

تحلیل مجموعه اشعار ایرانی ولیمیر خلبنیکوف، فوتوریست روس

زینب صادقی سهل آباد*

محبوبه مباحثی**

چکیده

هدف از پژوهش حاضر نشان دادن قدرت نفوذ فرهنگ و ادب ایران بر سرزمینی دیگر است. ولیمیر خلبنیکوف (۱۸۸۴-۱۹۲۲)، فوتوریست روس، از آن دسته شاعرانی بود که فرهنگ و ادب ایران را بسیار می‌ستود و تحت‌تأثیر آن قرار داشت. او از جمله شاعران روس بود که شانس حضور در ایران را پیدا کرد و در زمان قیام میرزا کوچک خان همراه با نیروهای ارتش سرخ به بهانه کمک به جنگلی‌ها وارد گیلان شد و توانست از نزدیک با ایران آشنا شود. شرق‌گرایی یکی از بارزترین وجوه اشعار اوست که در پژوهش حاضر تنها به بررسی مضامین ایرانی مجموعه اشعارش جلدی وی خواهیم پرداخت. بازآفرینی مضامین ایرانی با جلوه‌ای تازه در اشعارش، شعر خلبنیکوف را زیبا و بدیع جلوه داده است. با وجود آن‌که تأثیر ایران بر وی تنها به ابعاد ادبی و اسطوره‌ای ایران منتهی نمی‌شود و بسیار فراتر از آن، در ابعاد فرهنگی، مذهبی، تاریخی و جغرافیای زیستی و طبیعی نیز قابل بررسی است، اما محققان ایرانی بسیار اندک به آثار وی پرداخته‌اند. بررسی اشعار خلبنیکوف حاکی از عشق وی به حکیم گنجه است و بازتاب اشعار نظامی و همچنین اسطوره‌های شاهنامه نیز بر آثار او قابل مشاهده است. همچنین بررسی مضامین اشعار

* استادیار گروه زبان روسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهرا (س)، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،
z.sadeghi@alzahra.ac.ir

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهرا (س)، تهران، ایران،
M.mobasheri@alzahra.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۴

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

ایرانی او نشان می‌دهد که شعر او از جوهره‌های انسانی برخوردار است که بر حول ایده وحدت جهانی می‌چرخد.

کلیدواژه‌ها: ایران، روسیه، خلبینکوف، فرهنگ و ادب ایران، تأثیرپذیری.

۱. مقدمه

روابط ادبی و فرهنگی ایران و روسیه چنان گسترده است که می‌تواند به‌عنوان یک الگوی توسعه ادبیات جهانی مطرح شود. فرهنگ ایرانی همواره به دلیل جلوه‌های رازناک و شگفت خود روس‌ها را به خود جلب کرده است. در روسیه گرایش به شرق از پیشینه بسیار کهنی برخوردار است که با اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ادبی گره خورده است. شناخت روس‌ها از شرق از چند طریق بوده است که عمده‌ترین آنها از طریق سفر به سرزمین‌های شرقی به‌خصوص قفقاز و کریمه بوده است، یا از طریق ترجمه آثار شرقی و یا مطالعه رویدادهای تاریخی، سیاسی و تحقیقات شرق‌شناسی.

شاعران سده بیستم روسیه از جمله فوتوریست‌های روس نیز همچون شاعران پیشکسوت خود، میراث ادبی و فرهنگی شرق را بسیار می‌ستودند و دیگران را نیز به - فراگیری آن دعوت می‌کردند. در یکی از بیانیه‌های فوتوریست‌های روس چنین آمده است: «ما به سوی شرق گرایش داریم و توجه همگان را به هنر ملی خویش جلب می‌کنیم. ما مخالف حقارت برده‌وار در برابر ارزش‌های غربی هستیم و به سیماهای شرقی و خودی بازمی‌گردیم» (Хаджиев 1997: 47).

روسیه به دلیل فرهنگ پویای خود پذیرای بسیاری از آثار ادبی فاخر ایران است و تأثیر اندیشه‌های عرفان شرقی در بسیاری از آثار ادیبان نامدار روسیه واضح است. بخش وسیعی از این تأثیرات وامدار ترجمه‌هایی است که شرق‌شناسان روسی از ادبیات ایران انجام دادند. بیشتر این ترجمه‌ها زمانی انجام شدند که اروپا در بحران نبود مسائل معنوی بسر می‌برد و آثار عرفانی شرق بسان مامن و دستاویزی محکم برای آنها به‌شمار می‌آمد. طبعاً مردمان هر سرزمینی به مرکز توجه قرار گرفتن آثار ادیبان و اندیشمندانشان خارج از قلمرو ملی مباحثات می‌کنند که در واقع بیانگر روح غنی و خلاق آن ملت است؛ البته ناگفته پیداست هر اندیشه در جایی انتشار می‌یابد که زمینه‌های لازم برای پذیرش و درک آن مهیا باشد. ایران در میان روس‌ها همواره به‌عنوان سرزمین شعر و هنر و ادب مطرح بوده است. آزنایشین شاعر مشهور سده بیستم روسیه در مدح شاعران ایران چنین می‌نویسد:

فردوسی را در حماسه‌های تاریخی به همان میزانی که نظامی در سبک رمانتیک و عاشقانه مشهور است و نه کمتر، انوری را به‌عنوان یک مداح، جلال‌الدین [مولانا] را به-عنوان یک نویسنده عارف، سعدی را به‌عنوان یک معلم اخلاق و سرانجام حافظ را به-عنوان شاعر غزل‌های عاشقانه، بدون هیچ تعصبی می‌توان مرواریدهای ارزشمند شرق نامید. جامی را نمی‌توان از هر نظر اول در نظر گرفت، اما تقریباً در همه انواع، جایگاه دوم را دارد و به‌همین دلیل، با تمام انصاف می‌توان او را در زمره این شاعران بزرگ برشمرد (Ознобишин 1826: 401).

در پژوهش حاضر به نقد و بررسی تأثیر و فرهنگ و ادب ایران بر روی مجموعه اشعار شش جلدی یکی از شاعران مشهور فوتوریست که لقب «پیغامبر فوتوریست‌ها» را بر دوش می‌کشد، خواهیم پرداخت. حضور ولیمیر خلبنیکوف در شهرهای شمالی ایران باعث آفرینش اشعار زیبایی در وصف ایران شد. آثار وی در برهه‌ای از تاریخ شکل گرفتند که ایده خلق آثار شرقی به‌صورت گسترده در روسیه مطرح شده بود و تساوی و برابری انسان غرب و شرق یکی از وجوه آن بود، بنابراین شرق‌گرایی یکی از ویژگی‌های اصلی آثار اوست که در پژوهش حاضر تنها به بررسی موضوعات ایرانی این مجموعه خواهیم پرداخت.

۲. بحث و بررسی

در وصف محبوبیت خلبنیکوف به‌عنوان یکی از شاعران فوتوریست در میان روس‌ها، همین بس که مایاکوفسکی او را «کریستف کلمب قاره‌های جدید شاعرانه» و «پادشاه شوروی» می‌نامید. نیکالای آسی‌یف (۱۸۸۹-۱۹۶۳) شاعر مشهور روسیه، در منظومه بلند خویش باعنوان «مایاکوفسکی آغاز می‌شود»؛ فصلی را به خلبنیکوف اختصاص داده است. در قسمتی از این شعر آمده است:

او زندگی می‌کرد / بی‌آن‌که در اندیشه راحتی و ثروت باشد

نان خشکی می‌جوید و / بر روی پل‌ها می‌نوشت

کلمات پرورده شده را.

این انسان پیچیده بزرگ، / ساده و بی‌خیال بود

در حساب و کتاب روزمره، / همین‌گونه نیز باید باشد

چنان‌که بود سعدی / همین‌گونه حافظ و عمرخیم

بسان ابرهای دودی در افق / که کرانه‌هایشان زرین است...

(Асеев 1973: 46).

و یا در قسمتی دیگر از همین منظومه از سفر خلبنیکوف به ایران یاد می‌کند:

... و او را به کویر ایران کشاند / طنین کششی پاک و شاد

و مردمی که گویش ما را نمی‌دانستند

و او را درویش روس صدا می‌زدند

(Асеев 1973: 49).

چنان‌که از شعر آسی‌یف نیز پیداست؛ خلبنیکوف ژنده‌پوش در ایران به «درویش روس» مشهور بود و او را گل‌مولا می‌نامیدند. شاعر خود در یکی از اشعارش به نامی که در ایران شهرت یافته بود، اشاره می‌کند:

بر من فریاد زدند: گل‌مولا! / - بنشین، گل‌مولا - بیرمت!

گفتم: من - من - با صورتی تیره و شاد برخاستم.

نشستم. دانستم که مرا در انزلی این‌گونه صدا می‌کنند،

جایی که من درویش روس هستم

(Хлебников 2001/2: 207).

خلبنیکوف همواره در عطش شناخت مشرق زمین به سر می‌برد. وی در دشت «کالمیک» در ناحیه آسترخان روسیه متولد شد و درباره محل زادگاهش چنین می‌نویسد: «در اردوگاه خان مغول‌های بودایی کوچ‌نشین، در دشت خشکی که به دریای کاسپی^۱ می‌رسید متولد شدم». شعر «من پسر آسیا هستم» بیانگر عشق و علاقه وی به شرق و بالیدن او به ریشه شرقی خود است. این شعر وابستگی شاعر را به ریشه‌های تاریخی و اساطیری شرقی‌اش می‌نمایاند:

مرا گل‌ها، دشت‌ها و نعره‌اشتران در بر گرفته بودند،

چادران گنبدی‌شکل، / دریای گوسپندان با صورت‌کان نحیف،

هستی غرورآمیز دشت آسمان.

فراخنای رنگین بال‌های آتشین پوپکان،

روزها این چنین سپری می‌شدند و در پی‌شان سال‌ها

(Хлебников 2000/1: 205)

سرانجام آرزوی خلبنیکوف که در ارتش سرخ خدمت می‌کرد، برای دیدار ایران، سرزمین شاعران بزرگ، محقق شد. او به‌عنوان سخنگوی ارتش سرخ به‌منظور کمک به انقلابیون نهضت جنگل در گیلان، به ایران سفر کرد.

از آنجا که میرزا کوچک خان بعد از فروپاشی روسیه تزاری و شکل‌گیری روسیه بلشویکی دست دوستی به‌سوی ارتش سرخ دراز می‌کند و در حالی که امید به شعارهای آزادی‌خواهانه و مساوات‌طلبانه انقلاب روسیه دارد، «جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران» را در گیلان تأسیس می‌کند <..> در خرداد ۱۲۹۹ فرقه عدالت وابسته به روسیه نخستین کنگره بزرگ خود را در انزلی تشکیل دادند. کنگره نام «حزب کمونیست ایران» را برگزید. در اواخر سال ۱۲۹۹ «جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران» در رشت با پشتیبانی ارتش سرخ تشکیل گردید و در ادامه حرکت خود قصد تصرف تهران را داشتند (زاهدانی و مسعودی ۱۳۹۴: ۹-۱۷۸).

خلبنیکوف نیز همراه با گروهی از انقلابیون با رهبری احسان‌اله خان، رئیس جنبش انقلابی ایران در گیلان، از راه مازندران به کمپین تهران فرستاده شد. وی در نامه‌ای به خواهر خویش، ماجرای سفر خود به ایران را با نثری شاعرانه این‌چنین توصیف می‌کند:

در هوای آرامی که به تبسم سپهر به نوع بشر را مانا بود، بر کشتی «کورسک» سوار و به‌سوی جنوب، رهسپار سواحل آبی ایران شدیم. قله‌های پوشیده از برف نقره‌فام، چشمان پیامبری را می‌مانست که در زیر ابروان ابرها پنهان شده باشد. نقوش برفی چکادها، بسان اندیشه‌راسخی بود در ژرفنای چشمان الهی که دیدگان جدی اندیشه بزرگواری را به‌یاد می‌آورد. جنوب طلائی روان مانند بهترین ابریشم که در مقابل پاهای محمد گسترده شده باشد، شمال تا شمال پشت سر ستون «کورسک» به نقره‌ای آبی-رنگ خفیف بدل شده، جایی که شیشه سبز روشن امواج، روشن‌تر از چمن شده و خود را برهم می‌کوبیدند و کف‌های مارگون برفی در محاصره اعدام شده، تلوتلو می‌خوردند. من را در آب گرم دریا شستشو دادند و رخت سپید پوشاندند و غذا خوراندند و با مهربانی مرا «برادر جان» خطاب کردند (Хлебников 2004/5: 319).

تأثیر دیدار ایران بر روی خلبنیکوف در شعر «کرنا ی گل مولا» منعکس شده است. این شعر در چاپ‌های بعدی، عنوان «تیران بدون ت» را گرفت و با عنوان فرعی «دیدار» چاپ شد. (Хлебников 2004/5: 348-358). «تیران» (Тиран) در زبان روسی به‌معنای «ظالم» است

و در زبان روسی این کلمه بدون حرف «ت»، می‌شود (Иран) که در زبان فارسی همان سرزمین «ایران» است. خلبنیکوف پس از سفر به ایران در خود احساس قدرت و انرژی فراوان و ایده‌های جدید می‌کند: «حالا من قوی هستم، به‌زودی قدرتمند خواهم شد و جهان را تکان خواهم داد. تابستان سال آینده احتمالاً دوباره به ایران بروم» (Хлебников 2004/5: 323). پدر شاعر، زیست‌شناس و مادر وی، مورخ بود و علائق والدین بر اشعار خلبنیکوف بی‌تأثیر نبوده است. در شعر «قرآن بهاری را» فضای مناطق شمالی ایران را به-تصویر می‌کشد:

عالم مشعوف، سپیدار سحر من
قرآن بهاری را، سفیران سحرگامی را انتظار می‌کشد.
مانند ماهیگیر خورشید، / در آهنگ آبی انزوا
توره‌های پهن شده، / او ماهرانه فریاد می‌زند
و بوی تازه توفان تابستانی.
<...> و اینک خداوندگار بهاری، / خاویارهای شگفت
در هر قایق، کنار برگ‌های نمناک.
دستان خواهش گشوده می‌شود:
«آسمان عطا کن»

(Хлебников 2001/2: 47)

یکی از آثار خلبنیکوف «لیلی و مدلوم» (Лейли и Медлум) نام دارد. نام منظومه خود تداعی‌گر داستان عاشقانه «لیلی و مجنون» نظامی است. داستان لیلی و مجنون بارها توسط شاعران مختلف در زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و اردو به رشته تحریر درآمده است، اما داستان نظامی از شهرت و محبوبیت بیشتری برخوردار است. خلبنیکوف در داستان کوتاه «کا» مجدداً به این حماسه نظامی اشاره می‌کند و آن را «بهترین منظومه آرامی‌ها»^۲ می‌نامد (Хлебников 2004/5: 132 و Хлебников 2003/4: 58). خلبنیکوف در ابتدای این داستان اشاره می‌کند که مصری‌ها سه جزء برای روح قائل هستند: «کا»، «خو» و «با»، و کا به معنای همزاد است (Хлебников 2004/5: 122) و جالب آن‌که او نام کشور مصر را در این داستان به‌صورت فارسی و با خط سیریلیک به‌کار برده است.

برتلس ایرانشناس مشهور روس اشعار نظامی را «جاودانی و نامیرا» تلقی می‌کند و می‌نویسد که «آثار او مانند کاروانی هستند که به تمام سرزمین‌های جهان سفر می‌کند» (Бертельс 1968: 4)، وی همچنین ادامه می‌دهد: «سه منظومه او یعنی «خسرو و شیرین»، «لیلی و مجنون» و «هفت‌پیکر»، منظومه‌های عاشقانه‌ای هستند که بر روح انسان بسیار تأثیر می‌گذارند و به تدریج عشق را از نفس اماره به منظور ایثار در ره معشوق تهذیب می‌کنند» (Бертельс 1968: 15). رودنکا کردشناس روس در مقدمه ترجمه روسی «لیلی و مجنون» خاطر نشان می‌سازد:

قصه «لیلی و مجنون» در فولکلور کردی محبوبیت بسیاری دارد، این داستان به‌خصوص در نزد کردهای ماورای قفقاز^۳ و ترکیه از محبوبیت زیادی برخوردار است، همچنین در بین کردهای ساکن مناطق خراسان و کرمانشاه نیز مشهور است (Битлис 1965: 15).

وی پنج نسخه مختلف این منظومه را در ادبیات فولکلور کردستان برمی‌شمارد که فقط در جزئیات تفاوت دارند. نام مجنون در این نسخه‌ها به صورت‌های مختلف به کار رفته است: مجروم (Меджрум)، مجلوم (Меджлум) و مجنون (Меджнун). به نظر می‌رسد خلبنیکوف نام مدلوم (Медлум) را هم‌وزن با همین اسامی برای قهرمان خود برگزیده است، ضمن این توضیح که حرف «ج» در زبان روسی از ترکیب دو حرف «д / د» و «ж / ژ» در کنار یکدیگر ساخته می‌شود: Дж منظومه این چنین آغاز می‌شود:

در دوردست نزد حاکمانی در کردستان

دختر و پسری بدنیآ آمدند و بالیدند

(Хлебников 2002/3: 32).

بنابراین ماجرای داستان در غرب ایران در کردستان رخ می‌دهد. در منظومه «لیلی و مدلوم» دو دلداه به درگاه خداوند دعا می‌کنند تا آن‌ها را به دو ستاره تبدیل کند. لیلی ستاره غرب می‌شود و مدلوم ستاره شرق و نور هر دوی آن‌ها به‌طور یکسان به زمین می‌رسد. این تصویر، خود بیانگر وحدت شرق و غرب و به تعبیری وحدت بشریت در اندیشه خلبنیکوف است. بر اساس افسانه‌های مردم سنگسر

دو ستاره درخشنده در آسمان که به لیلی و مجنون مشهورند در فصل معینی متدرجاً بهم نزدیک می‌آیند تا بهم می‌رسند و باز از هم دور می‌شوند. سنگسری‌ها معتقدند در

موقع بهم رسیدن این دو ستاره اگر کسی آرزویی کند این آرزو برآورده می‌شود
(اعظمی سنگسری ۱۳۴۹: ۴۷).

بر اساس افسانه‌ها دو سیاره زهره و مریخ (ناهید و بهرام) دو عاشق و معشوق زمینی هستند که به آسمان رفته‌اند. در ادبیات فارسی از سیاره‌ها و بهم رسیدن آنها بسیار به‌عنوان نماد عاشق و معشوق بهره جسته‌اند:

شکر و بادام به‌هم نکته‌ساز زهره و مریخ به‌هم عشق‌باز
(نظامی گنجوی ۱۳۸۷: ۷۵).

زهره در ادبیات فارسی نماد معشوق است و در واقعیت تقریباً هر سیزده ماه یکبار مقارنه زهره با مشتری رخ می‌دهد، اما در افسانه‌ها زهره و مریخ را نام برده‌اند. بنابراین روابط بینامتنی در این منظومه خلبنیکوف به‌وضوح قابل مشاهده است.

شاعر در «حاجی ترخان» مجدداً به ایده وحدت ادیان نظر دارد و می‌سراید: «آه، مسلمانان نیز همان روس‌اند و روس‌ها نیز می‌توانند اسلامی باشند» (Хлебников 2002/3: 74). حاجی ترخان یکی از نام‌های قدیمی آستراخان است و خلبنیکوف در شعر خود از ملل مختلف نام می‌برد و در یکی از ابیات آن چنین می‌سراید: «صدای بکر و زیبای مؤذن / مردم را به تجمعی تازه فرا می‌خواند» (Хлебников 2002/3: 73).

خلبنیکوف در منظومه بلند حماسی «فرزندان ویدرا» بار دیگر ایده وحدت شرق و غرب را مطرح می‌کند. به‌گفته تارتاکوفسکی «ویدرا» ام جهان است. بخش سوم این منظومه باعنوان «بادبان سوم» اقتباسی است کوتاه از «اسکندرنامه» نظامی که ظاهراً خلبنیکوف آن را از کتاب «روسیه و آسیا»ی گریگوریف (В. Григорьев) (پیتربورگ ۱۸۷۷) اقتباس کرده است؛ به‌ویژه از قسمتی که به بازگویی بخشی از منظومه نظامی می‌پردازد. بسیاری از آثار نظامی گنجوی توسط افراد برجسته‌ای مانند لپسکراف (Липскеров)، آسانوف (Асанов)، شاگینیان (Шагинян) و... به زبان روسی برگردانده شده‌اند.

این بخش از منظومه خلبنیکوف شرح ماجرای نبرد پیروزمندان اسکندر و آزادسازی سرزمین بردع از تصرف روس‌ها است. برخی ویژگی‌های قهرمان خلبنیکوف مانند سلحشوری و تلاش برای ایجاد مدینه فاضله و همچنین سوژه تاریخی اثر برگرفته از «اسکندرنامه» نظامی هستند. قهرمان اصلی و اسطوره‌ای منظومه خلبنیکوف، پسر ویدرا است که بر روی ولگا به هند می‌اندیشد و چنین می‌گوید: «کنون بر پاشنه مغولستان تکیه می‌زنم

و زلف سنگی هندوستان را لمس می‌کنم» (Хлебников 2004/5: 433). پسر ویدرا بر فراز ابرها پرواز می‌کند و نوشابه^۵ و کشورش را از تصرف روس‌ها نجات می‌دهد. چنان‌که پیداست شخصیت پسر ویدرا همان اسکندر است. در «اسکندرنامه» نظامی نیز این اسکندر است که نوشابه را از اسارت روس‌ها نجات می‌دهد. اسکندر نه تنها ناجی سرزمین بردع است، بلکه پیک صلح بین شرق و غرب نیز است. پسر ویدرا در منظومه خلبنیکوف نیز همان تفکر وحدت ملل را که در «اسکندرنامه» نظامی وجود دارد مطرح می‌کند:

مسافران عرب درگذر / آن‌گاه مقصودی و عبلان^۶

به بلغار رفته، / در پی آن کویابا^۷ / جاده قدیم ایرانیان.

اسکندرنامه با درایت تصنیف شد، / درباره روس‌های طلائی سروده شد،

مانند همه از روس‌ها فراری، / نزد آن‌ها مهربانی را تمنا می‌کند.

>...< در باغ مقدس و تاریک / عبلان آواز سر می‌دهد: اسکندرنامه!

جائی که آتش‌پرست^۸ به زانو افتاده است.

>...< اینجا سرزمین بردع است / شفق رنگ نباخته است

آهنگ نبرد - ضربه شادی است / توفان روس‌ها را آورد.

>...< نوشابه، فروانروی بردع / سرنوشت را با خشم تمنا می‌کرد:

«بپوش کلاهخود را، بپوش زره را! / به اینجا پرواز کن

شاه اسکندر بالدار! اسکندر گوش کن! / فریاد زمین گریان را!

تو محبوب قرن‌ها بوده‌ای! / رها کن ضیافت ابرها را!

تو ستایش شده مردمانی، / کیفر کن روس‌های حقیر را!

شمشیر بر کف دست گیر، / با سپر خود به سرزمین ما بیا!

دوباره محور زمین باش، / رها کن حکیمان خواب‌آلوده را».

و او به اینجا آمد / شبح فرمانده!

>...< دیگر دو وندای^۹ زیبا / با نیزه زریوند^{۱۰} را کشتند.

اما قنطال^{۱۱} روس، / بر زمین افتاد...

(Хлебников 2004/5: 246)

چنان‌که پیداست خلبنیکوف با قهرمانان حکیم گنجه در «اسکندرنامه» مانند قنطال، زریوند، نوشابه و... آشناست و در منظومه خود از آنها نام می‌برد.

حکیم گنجه تنها شاعر ایرانی مورد توجه خلبنیکوف نیست، بلکه وی یکی دیگر از اشعار خود را نیز به نام حافظ مزین کرده است:

برای فال:

شیفته تملقم. / زبان بازخواهد گشت / نژاد روس را.

چنان‌که نغمه و فریاد عندلیب را /

آنجا با انبوه رود جاریست.

آه، سنبلی! بریز! / فرو افتادنت شیرین است.

حافظ را، زندگی حکیم را...

(Хлебников 2002/3: 89)

خلبنیکوف از طریق انجمن «میریدان حافظ» با اشعار بی‌بدیل حافظ آشنا شده بود. انجمن «میریدان حافظ» را ویاجیسلاف ایوانف (۱۹۴۹-۱۸۶۶) در گنبد بالای آپارتمان خود تأسیس کرده بود.

در آن مکان بهترین شاعران مکتب‌های گوناگون و همچنین میریدان حافظ جمع می‌شدند. این مکان در اشعار ایوانف و در جمع ادیبان به «باشنیا/ گنبد» مشهور است. این گنبد عرفانی که به افتخار شمس شیراز در سن پتربورگ تأسیس شد، منبع الهام اشعاری درباره حافظ و اشعارش شد. انجمن به نام‌های «حافظ» و «دوستان حافظ» نیز نامیده می‌شد (یحیی پور و کریمی مطهر ۱۳۹۷: ۱۳۳).

شعر ذیل پیش‌گویی شاعر از سفرش به سرزمین ایران است، سفری که مدتها در انتظار آن بود و سرانجام در سپتامبر سال ۱۹۲۰ اولین سفرهای او به سوی سرزمین‌های شرقی آغاز و رهسپار باکو می‌شود. در باکو شوق دیدن ایران او را رها نمی‌کند، به طوری که در دفترچه خاطراتش به این موضوع اشاره می‌کند و شعر ذیل را می‌سراید:

بنگرید ایرانیان، اینک می‌آیم / بر پل چینوت به سوی شما

پل بادها به زیر پای من است / من هوشیدرماه

من هوشیدرماه، پیامبر عصر / و در دستانم می‌آورم

فراشکرت را (جهان آینده را). / اینک اگر دخترکان و جوانان بوسه می‌زنند

مشی و مشیان‌اند / نخستین جفت بشر که از تابوت‌های سنگی برخاسته‌اند

من وهومنه — خرد نیکم / من اشه‌وهیشته — بهترین عدالت هستم.

من خشته‌ویریه - بهترین پادشاهی مقدسم.
سوگند می‌خوریم به لبان زرین زرتشت -
ایران‌زمین سرزمین شوراها خواهد بود.
چنین می‌گوید پیامبر!

(Хлебников 2001/2: 132).

چنان‌که پیداست خلبنیکوف در انتهای شعر فوق به تشکیل «جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران» در دوره میرزا کوچک‌خان که پیش‌تر ذکر شد، اشاره دارد. شاعر همچنین به اصول بنیادین دین زرتشت اشاره می‌کند و ایران را سرزمینی باستانی درمی‌یابد که وعده دیدار آن را در آینده‌ای نزدیک می‌دهد. چنین به اعتقاد زرتشتیان پل صراط است که «تیغ‌های به بن کوه البرز به سوی شمال و تیغ‌های به سر کوه البرز به سوی نیمروز دارد و بر میان آن چکاد دائیتی ایستد» (بهار ۱۳۸۱: ۳۳۶) و همچنین گویند پلی است که دو رو دارد: «به‌شکلی که برای درست‌کاران وسیع و سهل‌گذر، اما برای بدکاران دیگرگون و به‌شکل دم تیز شمشیری پدیدار می‌شود و روح بدکار را در نیمه‌راه به ژرفای دوزخ می‌اندازد» (هینلز ۱۳۸۵: ۱۹۱). در فرهنگهای فارسی این کلمه به صورت خنیور، چینیود و چینیود نیز آمده است.

اما منظور شاعر از مشی و مشیانه نخستین زوج بشر اساطیری روی زمین می‌باشد. اسطوره‌های ایرانی، بن‌مایه آفرینش انسان را با داستان مشی و مشیانه توضیح می‌دهند. مشیه و مشیانه را در زبان‌ها و منابع گوناگون با نام‌های متفاوت معرفی کرده‌اند. در تاریخ طبری «ماری و ماریانه»، در تاریخ مسعودی «مهلا و مهلیانه» و در زبان خوارزمی «مرد و مردانه» نامیده شده‌اند. منظور از اوشیدرماه یا هوشیدرماه نیز در شعر خلبنیکوف دومین موعود دین زردشتی است. در اساطیر آمده است که؛

سی سال مانده به پایان هزاره اوشیدر، دوشیزه بهدینی به نام وه‌پد (کسی که پدر خوب دارد) که نسبت به زردشت می‌رسد در آب کیانسه آب‌تنی می‌کند و از آن می‌خورد و نطفه زردشت وارد بدن او می‌شود و از این دوشیزه پانزده‌ساله اوشیدرماه یا هوشیدرماه به دنیا می‌آید. وقتی که اوشیدرماه سی‌ساله می‌شود، خورشید به مدت بیست شبانه روز در اوج آسمان می‌ایستد تا بهدینان بدانند که هزاره اوشیدر به پایان رسیده است و آغاز هزاره اوشیدرماه است. به برکت گفتگوی اوشیدرماه با اورمزد شش سال برای گیاهان بهار مداوم خواهد بود (آموزگار ۱۳۸۵: ۸۵).

معنی هوشیدر یعنی در هوش یا علم که باب علم معنی می‌دهد. «زردشت از هفت باشنده یا نمود خدا که به‌خواست و اراده خدا آفریده شدند سخن می‌گوید. این باشنده‌گان همانا سپتته‌مینو، و هومنه، آشه، خشتره‌ویریه، آرمیتی، هوروتات و امرتات نام دارند» (هینلز ۱۳۸۵: ۱۳۱). و هومنه، اشه‌وهیشته و خشتره‌ویریه به ترتیب بیانگر امشاسپندان اصلی بهمن، اردیبهشت و شهریور و هر یک مظهر چیزی هستند:

بهمن (و هومنه) به معنی خرد و اندیشه نیک است که در طرف راست اهورامزدا می‌نشیند و تقریباً نقش مشاور او را دارد. موکل و پشتیبان حیوانات سودمند در جهان است. با انسان و اندیشه نیک انسان نیز ارتباط دارد؛ چون مظهری از خرد آفریدگار است. زیرا از طریق اندیشه نیک است که می‌توان به شناخت دین رسید (آموزگار ۱۳۸۵: ۱۶).

اردیبهشت (اشه و هیشته) مظهر بهترین پرهیزگاری و راستی و درستی است؛

او نیایش‌ها را زیر نظر دارد. آنان که اردیبهشت را خشنود نکنند از بهشت محرومند. این امشاسپند نه تنها نظم را در روی زمین برقرار می‌سازد، بلکه حتی نگران نظم دنیای مینوی و دوزخ نیز هست و مراقبت می‌کند که دیوان، بدکاران را بیش از آنچه سزایشان است تنبیه نکنند. نماینده این جهانی او آتش است (آموزگار ۱۳۸۵: ۱۶)

و شهریور (خشتره ویریه) نیز؛

به معنی شهریاری و سلطنت مطلوب است. او مظهر توانایی، شکوه، سیطره و قدرت آموزگار است. در جهان مینوی، او نماد فرمانروایی بهشتی و در گیتی نماد سلطنتی است که مطابق میل و آرزو باشد، اراده آفریدگار را مستقر کند، بیچارگان و درماندگان را در نظر داشته باشد و بر بدیها چیره شود (آموزگار ۱۳۸۵: ۱۷).

خلبیکوف در سال ۱۹۲۰ مدتی را در مرز ایران و روسیه زندگی می‌کند، جایی که او را بسیار به خود جلب می‌کند. سفرهای متعددی در زندگی شاعر قلم می‌خورد، اما سفر به ایران تأثیر عمیقی بر جهان‌بینی وی می‌گذارد. او مدت زیادی را در آستراخان سپری می‌کند، جایی که آن را «پنجره‌ای به سوی ایران و هند» قلمداد می‌کرد. شعر ذیل بازتاب سفرهای شاعر است:

اوه، آسیا! از رنج تو در رنجم / چون ابروان دوشیزه‌ای؛ انبوه.
نیایش‌های شبانگه‌ای ات - / چون حنجره‌ای لطیف و سلامت.

آسیا، کجاست آن که روزی دیگر را مزده دهد؟
اوه، اگر با گیسوان آبی رود / زانوان مرا می پوشاند،
و دخترک نغمه های رازآلود زمزمه می کرد.
آرام و خوشبخت می گریست،
درحالی که چشمانش را با انتهای گیسوانش خشک می کرد.
او دوست می داشت، او رنج می کشید - / آن روح پریشان گیتی،
اگر باز احساسی دیگر از راه سر می رسید / در قلبش شیپور جنگ نواخته می شد:
و مهابارت ها و زرتشت ها، / و ساوجی ها دستخوش نبرد می شدند.
کاش هم عصر این رفتگان بودم، / پاسخ ها و پرسش ها می آفریدم.
و تو تلی از سکه های روشن گیسوانت را / بر پاهایم افشان می کردی.
و برایم زمزمه می کردی: / آموزگار، آیا امروز نباید
راه آزادی را جستجو کنیم؟

(Хлебников 2001/2: 113).

شعر «کاوه آهنگر» یکی دیگر از اشعار مشهور خلبنیکوف درباره اسطوره های ایرانی است و از مضمونی تاریخی، فرهنگی و ادبی برخوردار است. این شعر سراسر تصویر است و کاملاً نمادین. کاسترین (Кастрин) از فعالین ارتش سرخ و از اعضای هیأت تحریریه نشریه «ایران سرخ» در خاطراتش از خلبنیکوف، به کاوه آهنگر به عنوان نماد انقلاب ایران علیه استبداد ضحاک اشاره می کند. وی همراه با دوبراکوفسکی (Дубраковский) که در آن زمان هر دو در ایران بسر می بردند، پلاکارد کاوه آهنگر را تهیه کردند و در جستجوی شعری بودند که آن را تکمیل کنند:

واضح بود که دوبراکوفسکی برای این موضوع به اشعار خلبنیکوف فکر می کرد. این مسئله را ضمن بحثی که درباره این موضوع با همکارانمان در نشریه ایران سرخ داشتیم، متوجه شدیم... درباره افسانه کاوه آهنگر و شاهنامه فردوسی در مجله سخن گفته بودیم... توضیح این شعر در نشریه می توانست تصویر افسانه کاوه آهنگر را مانند رهبر قیامی مردمی تکمیل کند. آهنگران نیمه برهنه با پیش بند سرخ و چرمی و حنجره گرفته را هر روز در بازارهای رشت می دیدیم. شعر برایمان روشن بود، اما برای پلاکارد کلمات آسان و کوتاه نیاز بود و شعر خلبنیکوف سطوح معنایی مختلفی داشت و فهم آن دشوار می نمود (Кастрин 1966: 53).

«کاوۀ آهنگر»

گرگ و میش بود، نمناک و خواب‌آلود / دم کورۀ آهنگری
بر بستری خاکستری‌رنگ / با گلوبی گرفته نفس‌نفس می‌زد.
چون قابله‌هایی بر بالین نوزادانی گریان / آهنگران با بدن‌هایی نیمه‌عریان
با دستمالی سرخ‌شده ایستاده بودند. / انبرها طعمه را - قلع گذاخته را -
به آشیان سندان آنها، به مأوای آتشین می‌بردند. / انبرهای درنده، ارغوانی
با مردمکان قلعی / میان گرگ و میش می‌درخشند
بسان منشور ارادۀ دیگران. / آنها مانند هلال ماه
در آسمانها می‌درخشند / و ماری از گوگرد برخاسته
از دودی خفه‌کننده را / در شلعۀ دود اشک‌آلود
شستشو می‌دهند / و از میان سیمای تار
چشمان ارغوانی شیطان می‌درخشند. / آشیانۀ جنبش‌های شبانه
ساخته از سایه‌های سیاه / با خون آهنین شست‌وشو می‌دهند
خمیده بر مأوای کشتگان / بسان زنگوله‌ها صدا می‌کنند
ترانه‌های آهنین با گریه. / و آن انبرهای درنده
می‌خوانم برای طلوع رنج. / و آنجا که با چشمانی مطمئن،
تازیانه‌های چابک سایه‌ها / چون توری ارغوانی‌رنگ
بر شانها می‌افتد / آنجا که اندام سرخ نوزادان بینوا را
پیش‌بندی تمشکی‌رنگ می‌پوشاند / نقش‌ونگار رنگین شرق
صدای پتک‌ها / سوت لبان کودکان است -
انبرهای سخت، / ارغوانی چون چشم‌ها،
خشم شبانه آزادی و سوزش را / این‌گونه ندا می‌دهند:
«ما رنج نخستین و غیره و غیره...»

(Хлебников 2001/2: 197).

زندگی در ایران با وجود فقر و سختی‌های سفر از بهترین دوره‌های زندگی خلبنیکوف محسوب می‌شود. اشعار بسیاری به این دوره تعلق دارد که از آن جمله شعر «شبی در ایران» است:

«شبی در ایران»

ساحل دریا / آسمان. ستارگان. من آرامم. خوابیده‌ام.
و بالشم سنگ نیست، پر نیست - / چکمه‌های سوراخ دریانوردی است.
در آنها خودساختگان در روزهای سرخ / در دریا شورش بپا کرده‌اند
و سپی‌ها کشتی را به کراسناودسک برده‌اند / به آبهای سرخ.
تاریک می‌شود. تاریک است. / ایرانی، آفتاب سوخته و چدنی‌رنگ،
در حالی که گوش‌فیل‌ها را از زمین برمی‌دارد / ندا می‌دهد: «رفیق بیا کمک کن!»
من بند را می‌کشم و / کمک می‌کنم که بدوش بکشد.
«ساقول!»^{۱۲} / و در تاریکی محو می‌شود.
و من در تاریکی نام مهدی را زمزمه می‌کنم. / مهدی؟
جیرجیرک که مستقیم از دریای سیاه متلاطم پریده بود
مسیرش را سوی من کرد، / دوبار روی سرم چرخید،
بال‌هایش را جمع کرد، و روی موهایم نشست.
آرام بود و بعد ناگهان جیرجیر کرد، / و واضح کلمه‌ای آشنا گفت.
به زبانی قابل فهم برای هردویمان، / او لطیف و محکم کلام خود را گفت.
کافیست! ما یکدیگر را فهمیدیم! / قرارداد تاریک شبانگاهی را
جیرجیرک با صدای خود امضاء کرد. / بال گشود، چون بادبان،
دریا پاک کرد هم جیرجیر را و هم بوسه بر شن‌ها را.
چنین بود. / یکسره راست بود!

(Хлебников 2001/2: 214)

در شعر «آن جوان را دیدم»، به شاهدخت ایرانی اشاره می‌کند که توسط رازین به رود ولگا افکنده می‌شود:

به‌زیر امواج سپید، / راهبی برهنه‌پای، فراسوی دریا پی چیزی می‌گشت.
او به رازین سوگند یاد کرده بود مخالف باشد.
آیا دیگرار شاهدخت را به دریا خواهند افکند؟ / در پیشارو، رازین تهدید می‌کند.
نه! نه! درختان رفیع شاهد! / با زمهریر امواج، خود را پوشانده
زبان و عقل فهمیده / لطافت بدن یخ‌زده را؛ جهانی دیگر را

جوان ما آواز سر می‌دهد:

«با پری دریایی ضرغام^{۱۳} تا ابد پیوستم / با موج، روح یافتم.

آن‌گاه با امواج، دختر را ساختم».

درختان، گفتار قرون را زمزمه می‌کردند

(Хлебников 2001/2: 190).

استپان رازین ملوان و سرکرده شورشیان کازاک و کشاورزان دن و ولگا بود که در نیمه دوم سده هفدهم علیه تزار روسیه قیام کرد. وی به کرانه‌های شمالی ایران از جمله گیلان و مازندران تاخت، اما پس از جنگ با سواره‌نظام شاه سلیمان، از ایران گریخت. در یکی از این حملات، دختر و پسر میندی‌خان^{۱۴} حاکم آستارا به اسارت رازین درآمدند. چگونگی این ماجرا در یکی از منابع روسی بدین‌صورت ذکر شده است:

تابستان سال ۱۶۶۹ کازاک‌ها فرح‌آباد را غارت کردند و در جزیرهٔ اِسوینوی^{۱۵} در دریای کاسپی مستقر شدند. در اینجا به فرماندهی میندی‌خان به آنها حمله شد. ایرانیان خوش-شانس نبودند و شکست خوردند؛ میندی‌خان گریخت، دختر و پسرش اسیر شدند (Соловьев 1990: 41).

زینب^{۱۶} نام این شاهدخت پانزده ساله ایرانی بود که به اسارت رازین درآمد، سرنوشت وی دست‌مایه بسیاری از اشعار و فولکلورهای روسی قرار گرفته است. خلبنیکوف در داستان کوتاه «اسیر»^{۱۷} (Хлебников 2004/5: 187) بار دیگر به رازین اشاره می‌کند. در منابع دیگر غیر روسی شرح این غارت بدین‌صورت ذکر شده است:

در سال ۱۶۶۸ میلادی، ۶۰۰۰ کازاک^{۱۸} روس با ۴۰ کشتی توپدار، ابتدا شهر رشت را چپاول نمودند و سپس به فرح‌آباد آمدند. ابتدا به مدت شش روز نقش تجار را بازی کردند و پول و طلای فراوان در شهر خرج کردند و پس از آنکه اعتماد مردم شهر را بدست آوردند و در شهر پخش شدند، ناگهان دست به شمشیر برده و هرکس را که سر راه دیدند از دم تیغ گذراندند. حداقل ۵۰۰ نفر را کشتند، خانه‌ها را غارت کردند و با کشتی‌های خود از ساحل دور شدند. مهم‌ترین خسارت این حمله، نابودی کامل قصر شاه عباس بوده است. اهالی باقی‌مانده فردای آنروز به خیال اینکه کازاک‌ها رفته‌اند به شهر بازگشتند و مشغول جمع‌آوری اثاثیه خود و اجساد کشته‌شدگانشان شدند؛ ولی کازاک‌ها مجدداً حمله کرده و این‌بار ۷۰۰ نفر دیگر را کشتند. گنجینه نفیس چینی‌های

تحلیل مجموعه اشعار ایرانی ولیمیر خلبنیکوف، فوتوریست روس ۲۰۳

عتیقه و اشیاء مرجانی و ظروف کریستال باقی مانده در قصر را سرقت کرده و حوض زیبای یشم طلاکوب آنرا شکستند (مکنزی ۱۳۵۹: ۳۲).

رازین در نهایت از نیروهای دولتی روسیه تزاری شکست خورد و در ژوئن ۱۶۷۱ در مسکو گردن زده شد.

خلبنیکوف هنگام حضور در ایران ساعت‌ها در کنار ساحل پرسه می‌زد و اشعار خود را بر روی کاغذ می‌نوشت:

«ترانه ایرانی»

چون رودخانه‌ای در ایران / بر بستر جریان سبز آن،
بر تیرپایه‌های عمیق رودخانه، / نزدیک آب شیرین
دو آدم عجیب راه می‌روند / و سوف‌ماهیان را صید می‌کنند.
آنها پیشانی ماهیان را نشانه می‌روند، / بایست جانم، بایست!
آنها صحبت‌کنان می‌روند / یقین دارم و حافظه‌ام اشتباه نمی‌کند.
... از پیش، افسانه‌ها را باور دارم: / پیش از افسانه‌ها
آن‌گاه که نوبت من فرا رسد / تن من غبار می‌شود
آن‌گاه بیرق‌ها را شادمانه به‌دوش خواهند کشید
با جمجمه‌ای پر از غبار حسرت / در زمین لجن‌مال شده بیدار خواهم شد
یا تمام حق خویش را / به کوره‌راه آینده پرتاب می‌کنم
های! چمن‌های سیاه شده! / قرون سنگی، ای رودخانه!

(Хлебников 2001/2: 199).

یادداشت شاعر بر حاشیه شعر «ای اشتر با بطن مسین» بر این امر دلالت دارد که منظور وی مجسمه‌ای ساخته شده در شهر اصفهان بوده که به‌عنوان مُرکّب‌دان استفاده می‌شده است و در متن شعر نیز به اوضاع متلاطم شهر رشت اشاره می‌کند:

ای اشتر با بطن مسین / تو را نسل چنگیز خان تراشیده است.

بر بیابان‌های سپید / و خش‌خش کاغذهای خشک،

بر میز تحریر، / تو بار کلید معانی را حمل می‌کنی

(آیا آهنگر اتفاقی لجام را از یاد برده است؟)

آنجا، جایی که زنگ جریان‌های تاریک / بر ساحل دریاچه‌های تیره است

زیر درخت زمان، باتو^{۱۹} با بافه موهایش به روی چشم،
بر پیشانی نویسنده / موهای نویسنده چون آشیان پرندگان
... مردمان صادق / مردمان در حرکت
قطع کن در رشت / رشته حوادث را!...

(Хлебников 2001/2: 200).

شعر دیگری که متعلق به مجموعه ایران خلبنیکوف است، «درخت بلوط ایران» نام دارد:

بر سفره ریشه‌های درهم پیچیده / با سبوه‌های خالی
بلوط گل‌های قرن را می‌رویاند / با غاری برای زاهدان
و در خش خش شاخه‌ها / همراه با مزدک صدای مارکس به گوش می‌رسد.
«هائوو هائوو / آوو آوو»
چون گرگ یکدیگر را ترغیب می‌کنند / شغالان می‌گریزند
اما خش خش آن شاخه‌ها به یاد می‌آورد
آواز زمان باتوخان را

(Хлебников 2001/2: 206).

در بسیاری از سنت‌ها، بلوط درخت مقدس است؛ بلوط از امتیازهای خدای متعال آسمان‌ها برخوردار است، زیرا صاعقه را می‌گیرد و نماد عظمت و شوکت است... بلوط به طور خاص نشانگر استحکام، قدرت، عمر دراز، رفعت به مفهوم معنوی و مادی آن هر دو است... بلوط در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها مترادف قوت بوده است... درخت بلوط معادل واژه قوت و در زبان لاتین یک کلمه است: (robur) که در ضمن نماد نیروی اخلاقی و جسمانی با هم است. (شوالیه ۱۳۸۴: ۱۱۰).

به نظر می‌رسد، در این شعر منظور از «درخت بلوط ایران» میرزا کوچک‌خان جنگلی است و گرگان و شغالان اشاره‌ای به نیروهای انگلیسی و متحدان آن‌ها است. ذکر نام مزدک در کنار نام مارکس از آن‌روست که «برخی مورخین نهضت مزدک را نهضتی کمونیستی و مزدک را اولین کمونیست نامیده‌اند» (رجبی ۱۳۸۲: ۲۵۴). مطهری در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» علت شهرت بیشتر مزدک را به افکار اشتراکی و کمونیستی او نسبت می‌دهد (مطهری ۱۳۸۴/۱۴: ۱۷۴). محققان اروپایی نیز همچون نولدکه (۱۳۵۸: ۷۰۱) و گیرشمن (۱۳۷۲: ۴۱۴) افکار مزدک را کمونیستی خوانده‌اند.

چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد؛ انزلی یکی از شهرهایی است که توجه خلبنیکوف را بسیار به‌خود جلب و در اشعار و نامه‌هایش چندین‌بار به آن اشاره کرده است:

انزلی مرا با نیمروز اعجاز انگیز ایتالیا دیدار کرد. چشم‌انداز نقره‌ای کوههای آبی با شبی ایستاده بر فراز ابرها، تاج برفی خود را عرضه می‌کرد... ما برای دیدن خیابان‌های باریک و ژاپنی‌مانند انزلی و گرمابه‌هایی با کاشی‌های سبز رنگ، سیب‌های چروکیدهٔ طلایی در شاخ و برگ آبی شتاب داشتیم... بالاتر از ابرها فوجی از پرندگان دریایی با گردن‌های دراز بر فراز کوههای سر تا پا سیمگون به پرواز درآمدند. آب رودخانه‌ها با امواج دریا تلاقی کرد و رنگ سبز و زردی به‌وجود آورد. به شتاب به جانب دریا روان شدم تا زمزمهٔ مقدس آن را بشنوم. بنای آواز خواندن را گذاشتم؛ به‌طوری‌که ایرانیانی را که در آنجا حضور داشتند به تعجب درآورد. آنگاه نیم‌ساعت تمام با امواج برادرانه در نبرد بودم... (Хлебников 2004/5: 320).

شعر ذیل نیز بیانگر کشش و جاذبه‌ای است که انزلی برای شاعر داشته است:
«پاسخا^{۲۰} در انزلی»

همه‌جا باغ‌های سبز تیره، / چشمان طلایی، باغ‌های انزلی.
پرتقال‌ها می‌رویند. / نارنج‌ها با شبنم زرین بر روی شاخه‌ها می‌درخشند.
<...> پاهای خسته در خارکوف راه،
پوشیده از زخم در باکو راه، / با ریشخند کودکان و دخترکان
می‌شویمشان در آب‌های سبزفام ایران،
<...> ماهیان زرین و درختان میوه انعکاس یافته‌اند
بر انبوه بیکران رودخانه / قطع کرده‌اند گیسوان تیرهٔ خارکوف راه، دن را و باکو را.
در تنگهٔ ضرغام / گیسوان تیرهٔ امواج
سرشار از اندیشه و آزادی‌اند
(Хлебников 2001/2: 188).

ظاهراً شاعر در هنگام حضور در ایران عزاداری شیعیان را نیز مشاهده کرده و تحت تأثیر آن شعری سروده است:

شاخ‌سی - واخسی^{۲۱}! / و مسلمانان / با ضربات مشت می‌کوبند
بر صفحات سینه‌های آفتاب سوخته، / و درشتی چشمان سیاه،

و ابریشم سیاه موهای مجعد جوانان - / بسان شب‌های بسیار جنوب!
صدای زنجیرهای آهنین...

(Хлебников 2001/2: 135).

«شاه‌حسین‌گویان» نوعی مراسم مذهبی است که در ایام ماه محرم بیشتر در آذربایجان و به‌خصوص در تبریز برگزار می‌شود. در زبان ترکی به این مراسم «شاخ‌سی» می‌گویند که کوتاه‌شده همان «شاه‌حسین» است. خلبنیکوف نیز در شعر خود از همان تلفظ ترکی بهره جسته است: «شاخ‌سی، واخ‌سی»؛ یعنی «شاه‌حسین، وای حسین». این مراسم در واقع نوعی رژه مذهبی است که در آن عزاداران به‌طور هم‌زمان نوعی چوب را از زمین به‌سمت فرق خود حرکت می‌دهند. هنگامی که چوب نزدیک زمین است، با صدای بلند واژه «شاخ‌سی» را سرمی‌دهند و هنگامی که چوب به فرق سر نزدیک شد عبارت «واخ‌سی» را سرمی‌دهند. تأثیر قیام جنگلی‌ها را می‌توان در شعر «نوروز کار» خلبنیکوف دنبال کرد. در این شعر فضای متلاطم آن زمان به تصویر کشیده شده است:

دیگر بار روز اول انسانیت! / آدم پشت آدم

جمعیت می‌گذرد / برای جشن بایرام^{۲۲}

با بازی کلمات. / در جنگل‌های زرین

زرتشت‌ها / آنجا که سبزی جنگل‌های لبان سبز است!

این نخستین روز ماه بود. / کلام خاموش را به‌نسیان نسپردیم

در سرزمینی که نام ماه، آی^{۲۳} است / و نیمه‌شبان آی آرام در آسمان می‌درخشد

دو واژه، دو آی / دو کیوتر در دریچه مرموز قصه‌ها دست و پنجه نرم می‌کنند...

آلوه‌ها از درخت فرو می‌افتند / جمعیت کار نازکنان می‌گذرد

با صدای گام‌هایشان / ... جاده‌ای وسیع!

در طول خیابان، پرچم‌به‌دستان / با بینشی درخشان شعار می‌دهند.

بایستید ای همه خستگان! / و شما ای کاروانسالارهای رنج، بروید

امروز روز نوروز جهانی است.

در دوردست‌ها، گویی روس‌ها آزادی را بر تخت نشانده‌اند.

با سیاهی رشک‌برانگیز پوشیده / دوشیزگان جدی و غمگین اسلام

مستور با چادر سیاه‌رنگ، / در انتظار منجی‌اند.

قارداش^{۲۴} سلاح آماده بر دست گرفته / دوستان سواره‌اش در پی او می‌جهند
رخسار گندمگونشان با شال پوشیده / و بر سینه‌هاشان قطاری از فشنگ.
اسب‌های لجوج با خستگی نفس می‌کشند / به زیبایی شورشیان کوهستان.
در بیشه، در سنگ‌ها و گل‌ولای، می‌تازد
در میان باد، در میان بیشهٔ انبوه، سرسختانه می‌تازد
گاه بر زمین می‌افتد / و دیگر بار تندیس چدنی بر روی زین
این‌گونه سلحشوران عبوس، کوچ‌نشینان کهن /
شلاق به‌دست، برادرانه چون باد می‌روند
زیر تاق‌های کوتاه درختان تیره
زیر غرش تفنگ‌ها و بالالایکا^{۲۵}»

(Хлебников 2001/2: 191).

خلبنیکوف در نثر کوتاهی با عنوان «شاخهٔ بیدمشک» مرگ تراژیک میرزا کوچک خان را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

...در طول این زمان رودی از حوادث جاری بود. خبرهای بدی از وطن جنگلی‌ها شنیدم. شنیدم که میرزا کوچک‌خان پس از شکست از دشمن خود، به‌سوی کوهها گریخته تا مرگ برفی را ببیند و در آنجا همراه با باقیماندهٔ نیروهای خود به‌هنگام توفان برف بر قله‌های ایران یخ زد. ارتش به کوه رفت، سر زیبای او را از بدن منجمدش جدا کردند و بر نیزه نهادند و به شهر آوردند و ده هزار تومان جایزهٔ وعده داده شدهٔ شاه را گرفتند... برف نقطهٔ پایان این زندگی بود... (Хлебников 2004/5: 367).

۳. نتیجه‌گیری

ارزش ادبی سروده‌های خلبنیکوف را می‌توان در سطوح مختلفی درک کرد. شعر او از جوهره‌های انسانی برخوردار است که از مرز «من» و «دیگری» گذر کرده و بر بستری انسانی و جهانی نشسته است. ایدهٔ وحدت بشریت از پرننگ‌ترین عناصر شعری وی است. علاقه و گرایش خلبنیکوف به سرزمین ایران آنچنان بود که تعداد زیادی شعر در ارتباط با ایران سروده است. تأثیر نظامی گنجوی در اشعاری مانند «لیلی و مدلوم» و «فرزندان ویدرا» کاملاً مشخص است. بازتاب شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی را می‌توان در برخی اشعار او که

درباره اسطوره‌های ایرانی مانند کاوه آهنگر و تعالیم زرتشت هستند، یافت. تبلور مضامین ایرانی در اشعار شاعری بیگانه، ضمن آن‌که بیانگر قدرت نفوذ و تأثیر فرهنگ و ادب ایرانی در ادبیات و اندیشه شاعران سرزمینی دیگر است، توانایی و تبحر شاعر و اندیشه او را در ایجاد وحدت جهانی با گفتمان چندسویه می‌نمایاند.

پی‌نوشت‌ها

۱. همان کاسپین، از نام‌های کهن دریای خزر که خلبنیکوف آن را به‌کار برده است.
۲. قومی از قبایل سامی نژاد که نسبشان به آرام (إرم) پسر سام بن نوح می‌رسد. این قوم در سده ۱۲ میلادی به سوریه و شمال بین‌النهرین حمله کردند و بر دمشق و حلب تسلط یافتند.
۳. روس‌ها به قفقاز جنوبی ماورای قفقاز می‌گویند. قفقاز منطقه‌ای بین دریای خزر و دریای سیاه است که به دو بخش جنوبی و شمالی تقسیم می‌شود. قفقاز جنوبی شامل کشورهای آذربایجان، ارمنستان، گرجستان و بخشهای کوچکی از شمال باختری ایران و شمال خاوری ترکیه است.
۴. هم‌اکنون در شهر بندری باتومی در گرجستان، مجسمه‌ای از دو عاشق به‌نام علی و نینو ساخته شده که به‌گونه‌ای عجیب به‌هم نزدیک می‌شوند، در هم فرو می‌روند و سپس از هم دور می‌شوند و بیانگر افسانه‌ای از عشق دو دل‌داده به‌نام علی (مسلمان) و نینو (غیر مسلمان) است که باوجود عشق فراوان به‌دلیل مخالفت خانواده‌هایشان هرگز به‌هم نرسیدند.
۵. نوشابه، ملکه افسانه‌ای سرزمین بردع (سده ۵ میلادی)، در ساحل دریای کاسپین، آذربایجان امروزی که در منظومه حماسی اسکندرنامه نظامی از آن یاد شده است. در کتاب گریگوروف شرق‌شناس با نام «روسیه و آسیا» (۱۸۷۶) که منبع خلبنیکوف بود، تاریخ منطقه کاسپین بر اساس متن حماسی نظامی تشریح شده است (Хлебников 2004/5: 437).
۶. مقصودی و عبان نام دو نویسنده سیاح عرب در سده ده میلادی (Хлебников 2004/5: 438).
۷. Куяба یا Куябия نام کی‌یف در منابع عربی سده ده میلادی (Хлебников 2004/5: 438).
۸. در اشعار روسی (مانند اینجا) بسیاری اوقات زرتشتیان را آتش پرست قلمداد کرده‌اند. در این‌باره می‌توان به اشعار کانستانتین بالمونت نیز اشاره کرد.
۹. نام یک نژاد در آفریقای جنوبی.
۱۰. Зоревенд در منظومه نظامی پهلوان ایرانی در ارتش اسکندر است (Хлебников 2004/5: 438).

تحلیل مجموعه اشعار ایرانی ولیمیر خلبنیکوف، فوتوریست روس ۲۰۹

۱۱. Kental سرکرده روسها در منظومه نظامی که پس از مغلوب شدن، حکومت اسکندر را پذیرفت (Хлебников 2004/5: 438).
۱۲. به زبان ترکی یعنی متشکرم. خلبنیکوف برخی از کلمات ترکی را که در ایران شنیده است بدون ترجمه در اشعار خود به کار برده است.
۱۳. منطقه‌ای در شمال ایران، قریه‌ای در خلخال که خلبنیکوف در ژوئن سال ۱۹۲۱ چند روزی را در آنجا، نزد خان محلی، به‌عنوان معلم سرخانه کودکان او سپری کرد (Хлебников 2001/2: 551).
۱۴. در برخی منابع روسی نام این حاکم آستارایی میندی‌خان، میبند و در برخی ممدخان نوشته شده است.
۱۵. جزیره‌ای در دریای خزر، در جنوب باکو.
۱۶. در برخی منابع نام فاطمه ذکر شده است.
۱۷. شاعر واژه اسیر را به‌همین صورت فارسی و تنها با خط سیریلیک به کار برده است.
۱۸. کازاک‌های دُن (донские казаки): کازاک‌های ساکن کرانه‌های میانه و پایین رودخانه دُن هستند. کازاک‌های دُن قدرت نظامی مهمی محسوب می‌شدند و نقش مهمی در شکل‌گیری امپراتوری روسیه داشته و در تمامی جنگ‌های مهم این کشور شرکت داشتند و ذکر این نکته ضروری است که نباید کازاک‌ها را با قزاق‌ها که بیشتر ساکنان قزاقستان و آسیای میانه هستند، اشتباه گرفت.
۱۹. نوه چنگیزخان.
۲۰. عید پاک مسیحیان
۲۱. شاه‌حسین - وای حسین!
۲۲. در زبان ترکی یعنی عید
۲۳. در زبان ترکی ماه را «آی» گویند. ظاهراً خلبنیکوف در تالش این کلمات را شنیده و در اشعارش به کار برده است.
۲۴. به زبان ترکی یعنی برادر.
۲۵. ساز سنتی و قدیمی روسی.

کتاب‌نامه

آموزگار، ژاله (۱۳۸۵)، *تاریخ اساطیری ایران*، چاپ هشتم، تهران: سمت.
برنا مقدم، محمد (۱۳۵۶)، *در آملی بر سیر اندیشه در ایران*، تهران: انتشارات نوید.

- بهار، مهرداد (۱۳۸۴)، *پژوهشی در اساطیر ایران*، چاپ پنجم، تهران: آگاه.
- رجبی، پرویز (۱۳۸۲)، *هزاره‌های گم‌شده*، تهران: توس.
- زاهد زاهدانی، سید سعید و سید اسماعیل مسعودی (۱۳۸۴)، *تحلیل جامعه‌شناختی نهضت جنگل با تأکید بر ایدئولوژی آن*، جامعه‌شناسی کاربردی، سال ۲۶، شماره ۴، ۱۸۴-۱۶۵.
- اعظمی سنگسری، چراغعلی (۱۳۴۹)، *باورهای عامیانه مردم سنگسر*، هنر و مردم، ش ۹۲، ۴۷-۵۵.
- شوالیه، ژان (۱۳۸۴)، *فرهنگ نمادها*، ج. ۲، درخت بلوط، ترجمه سودابه فضاییلی. تهران: انتشارات جیحون.
- گیرشمن، رومن (۱۳۷۲)، *ایران تا آغاز اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۴)، *مجموعه آثار، خدمات متقابل اسلام و ایران*، ج ۱۴، تهران: انتشارات صدرا.
- مکنزی، چارلز فرانسیس (۱۳۵۹)، *سفرنامه شمال*، ترجمه منصوره اتحادیه نظام مافی، تهران: نشر گستره.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۷)، *مخزن الاسرار*، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران: نشر افکار.
- نولدکه، تئودود (۱۳۵۸)، *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب خوئی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- هینلز، جان راسل (۱۳۸۵)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه محمدحسین باجلان فرخی، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- یحیی پور، مرضیه و جان‌اله کریمی مطهر (۱۳۹۷)، *حافظ و شاعران روس*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

Асеев, Н. (1973), *Мояковский начинается*, Поэма, М.: Современник.

Битлиси Х. (1965), *Лейли и Меджнун* / пер., предисл. и прим. М. Б. Руденко. М.: Наука.

Бертельс А. (1968), *Низами* / А. Бертельс // Библиотека всемирной литературы: Вступ. статья А. Бертельс. – М: Худ. лит-ра, Серия 1. – Т. 25.

Кастрин А. (1966), *Русские дервиши*, М., Воспоминания о Хлебникове.

Ознобишин Д.П. (1826), *Восточная литература*. О духе поэзии Восточных народов, и рассмотрение статьи Московского Телеграфа под заглавием: Новейшие исследования и сочинения касательно Восточной Литературы и древностей / Дмитрий Петрович Ознобишин // Сын Отечества. № 4. – С. 382-402.

Соловьев В.М. (1990), *Степан Разин и его время*, М.: «Просвещение».

Тартаковский П.И. (1987), *Социально-эстетический опыт народов Востока и поэзия Хлебникова в 1900–1910-е годы*, Ташкент: «Фан» УзССР.

Хлебников В. (2000 – 2006), *Собрание сочинений в 6 т.*, Москва: ИМЛИ РАН, «Наследие».

Хаджиев Н.И. (1997), *Статья об авангарде в 2 т.*, сост. Р. Дуганов, Ю. Арпишкин, А. Сарабьянов; предисл. Р. Дуганова; послесл. Ю. Арпишкина, М.: «Наука».